

کرده‌ام و هم هنوز خانواده‌ام در همان‌جا زندگی می‌کنند. در نتیجه ایده‌هایم هم در حول همین محور شکل می‌گیرد.

البته خواسته و ناخواسته شباهت‌هایی بین آثار وجود دارد. از فضای کلی قصه تا شخصیت مشابه پریناز ایزدیار در دو فیلم «ملاقات خصوصی» و «ابد و یک روز»

من اکثر نظرات و دیدگاه‌ها مخاطبان را دیده‌ام و این شائبه اصلا وجود ندارد یا نهایتاً ۵ درصد این حرف را زده باشند. هر کسی فیلم را دیده باشد، متوجه می‌شود که شخصیت پروانه با سمیه در ابد و یک روز زمین تا آسمان تفاوت دارد. خود سعید روستایی هم که بعد از این فیلم با او دوست شدم، می‌گوید که خیلی فرق دارند. سمیه شخصیتی است که از نظر تصمیم‌گیری خیلی ضعیف است و خانواده به او غالب است. درست است که حمایتگر خانواده است و به آنها کمک می‌کند ولی کاملاً بر اساس منفعت خانواده تصمیم می‌گیرد. تقریباً شخصیت رنجور و ضعیفی است. در صورتی که پروانه یک شخصیت کاملاً کنشگر و قوی و مغروری است که خودش تصمیم می‌گیرد و حتی خطر می‌کند. روحیه و کنش‌های پروانه و سمیه خیلی با یکدیگر متفاوت است و این مسئله کاملاً مشهود است.

با توجه به سایر فیلم‌های جشنواره سال قبل و حتی طولانی محسوب خصوصی» اثری طولانی محسوب می‌شود که پیش از صد و بیست دقیقه است. کوتاه‌تر شدن فیلم و گذر از سرنوشت قصه‌های فرعی به فیلم کمک نمی‌کرد؟

ادعای من این است که پلاتی در فیلم وجود ندارد که اگر حذف شود، فیلم دچار ضعف نشود. حتی یک خط و یک دیالوگ هم وجود ندارد که حذف شدنش به فیلم ضربه نزند. به علاوه اینکه تا به حال ندیدم که کسی از مخاطبان فیلم بگوید که فیلم طولانی و خسته‌کننده است. فقط دو سه نفر که حتی نمی‌شود اسمشان را منتقد گذاشت، این حرف را زده‌اند. آنها هم براساس یک الگو مسخره این حرف را می‌زنند که لزوماً فیلم باید نود دقیقه باشد و بیشتر از آن نمی‌شود. این الگو شابلونی کلاسیک است که فقط برای ایران صدق می‌کند. آن هم صرفاً به دلیل اینکه سانس‌های سینمای ایران، نود دقیقه‌ای عوض می‌شود. اگر قبل از اکران بود، می‌گفتم که نمی‌دانم و نظری نمی‌دهم و تصمیم‌گیری را به عهده مخاطب می‌گذاشتم. ولی الان در نظرات مخاطبان این را ندیده‌ام. همین الان هم می‌توانید یک نظر سنجی بگذارید و ببینید به نظر مخاطبان فیلم، طولانی و خسته‌کننده بوده است یا خیر.

پایان خوشی که برای شخصیت‌ها رخ می‌دهد هدفدار است؟

من آگاهانه فیلم‌نامه نوشتیم و ساختم. هیچ کس به من پایان خوش را تحمیل نکرده. ژانر فیلم‌نامه، یک ملودرام عاشقانه است. و هر

فیلم‌نامه نویسی می‌داند که فیلم، یک مضمون و یک ناظر دارد. و زمانی که ایده‌ی ناظر من مشخص باشد، که عشق نجات دهنده است، و عشق، می‌تواند در سخت‌ترین و تلخ‌ترین لحظات حتی در زندان شکل بگیرد، فقط یک پایان می‌تواند داشته باشد و آن هم زندان است. فقط یک پایان. اگر در دریا تمام بشود، اصلاً یک فیلم دیگری است. این فیلم یک پایان دارد و آن هم همین بود که هست.

در پایان بندید فیلم، به باز خورده جشنواره‌های خارجی فکر کرده بودید؟ چون برخی‌ها معتقد هستند که پایان‌های شیرین نظر داوران خارجی را جلب نمی‌کند.

کلا اینجوری هست و جشنواره‌های خارجی تلخی و پایان‌های تکان‌دهنده را بیشتر می‌پسندند؛ به خصوص در فضای ایران. حتی برای جشنواره‌های خارجی نظر سنجی هم کرده بودم، خیلی‌ها توصیه می‌کردند که در پایان، فرهاد برنگردد. اما به نظر من در تمام فیلم عاشقانه بودن قصه جاری است. البته که پایان فیلم به نظم خیلی هم خوش نیست. عشق کورسوی امیدی در پایان فیلم است. اما میفهمم که این مدل را در جشنواره‌های خارجی کمتر تحویل می‌گیرند. البته دوست داریم که کار را به جشنواره‌های خارجی بفرستیم ولی فیلم ساختن برای جشنواره، هدفمان نیست.

یک انتقادی که الان به فیلم وجود دارد این است که هو تن شکیبیا، یعنی شخصیت فرهاد فیلم، چطور بعد از آن اتفاقات متحول می‌شود و برمی‌گردد؟

تحول زمانی در شخصیت فرد شکل می‌گیرد که ارزش‌گذاری منفی، به مثبت تبدیل می‌شود. این یعنی تحول. در این قصه ما فرهاد عاشقی را می‌بینیم، که در اوج هم دادگاه از عشق پروانه لبریز است. و تصمیم می‌گیرد حقیقت را بگوید و آزاد می‌شود. اما تصمیم‌اش پر از شک و تردید است. تصمیم او عوض می‌شود ولی تحولی شکل نمی‌گیرد. ما می‌دانیم که او دائماً با خودش خودخوری می‌کند. ما می‌بینیم از زمانی که از زندان آزاد می‌شود خودش را جلوی آینه نگاه می‌کند و پروانه را می‌بیند. تار و پود زندگی‌اش و همه‌ی وجودش پروانه است. نمی‌تواند پروانه را رها کند. اصلاً نمی‌تواند او را از ذهن‌اش بیرون کند. این چه تحولی است؟ تحول در طول قصه شکل گرفته است. مادر طول قصه نشان می‌دهیم که فرهاد چطور کم‌کم درگیر پروانه شده. اینجا دیگر تحولی شکل نمی‌گیرد. او برمی‌گردد و می‌بیند دیگر نمی‌تواند بدون پروانه زندگی کند. اینکه خیلی محکم بایستد و بگوید نه و آزاد شود و بعدش عوض شود، تحول است. ما تحولی در فصل پایانی نداریم. در واقع فرهاد بین یک برزخ گیر کرده است. از اول تمام ذهنش و هدفش آزادی است. در آن نقطه که اوج کشمکش درونی اوست، آزادی را انتخاب می‌کند. ولی عشقش را رها نمی‌کند و دوباره به آن برمی‌گردد. به این



هر کسی فیلم را دیده باشد، متوجه می‌شود که شخصیت پروانه با سمیه در ابد و یک روز زمین تا آسمان تفاوت دارد. خود سعید روستایی هم که بعد از این فیلم با او دوست شدم، می‌گوید که خیلی فرق دارند.

تحول نمی‌گویند. تحول فرهاد خیلی زودتر اتفاق افتاده است.

چند المان در اما تیک در فیلم داریم مثل شیشه. چه شیشه‌ای که بین پروانه و فرهاد در زندان است و چه شیشه‌ای که در مغازه عطاری بین پروانه و شخصیت‌های دیگر وجود دارد. یا حتی گلخانه و گل‌ها و عطاری که پروانه انجام می‌دهد. به نظر می‌رسد در کارگردانی خیلی دقیق به این مسائل پرداخته شده است.

بله، حداقل اش این است که به همه‌شان فکر شده است و روی همه اینها کار شده است. حتی در سکانس ابتدایی فیلم فضا به نحوی است که انگار پروانه پشت آن شیشه، حبس شده است. اینها المان‌ها و نشانه‌گذاری‌هایی است که بخشی از آنها بصری است و بخشی، محتوایی. خیلی به اینها فکر شده است. البته این قبیل نشانه‌ها در فیلم زیاد است. ممکن است حتی آن طوری که من فکر می‌کرده‌ام، در نیامده باشد. ولی همیشه از این جزئیات زیاد در فیلم‌نامه قرار می‌دهم.

مناسباتی که برای زندان تعریف شده است، خیلی ما را یاد فیلم‌های خارجی می‌اندازد. گروه‌های خلاف کاری که باهم درگیرند و هر کدام یک

